

## کوتوله سیاسی در دربار خلیفه

(به مناسبت دیدار وزیر خارجه آلمان از سران حکومت اسلامی در تهران)

فاضل غیبی

پس از تقسیم آلمان به دو بخش شرقی و غربی نه تنها بخش شرقی گوش به فرمان شوروی بود، بلکه آلمان غربی نیز تا مدت‌ها استقلال سیاسی نداشت و در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم در زیر چتر حمایت ناتو، با استفاده از کمک‌های ایالات متحده به بازسازی اقتصادی مشغول بود. در چنین موقعیتی نه تنها بازسازی بخش غربی آلمان با شتاب به پیش رفت، بلکه در روندی که «معجزه اقتصادی» نام گرفت، آلمان غربی در همان دهه ۶۰ م. به «گول اقتصادی» بدل گردید، هرچند که به گفته ناظران هنوز هم از نظر سیاسی «کوتوله» باقی ماند.

جالب آنکه دولت آلمان غربی از این نقش خود نه تنها ناراضی نبود، بلکه آن را فرصتی یافت تا بدون دغدغه سیاسی و رعایت ارزش‌های مدنی، با همه کشورهای (بویژه کشورهای دیکتاتوری و کمونیستی) روابط سودآور اقتصادی برقرار کند و این نقش را چنان مطلوب یافت که حتی امروزه نیز پس از فروپاشی دیوار برلین و تبدیل آلمان متحد به بزرگترین قدرت اقتصادی اروپا، چندان علاقه‌ای به بر عهده گرفتن مسئولیت سیاسی از خود نشان نمی‌دهد. فراتر از آن، چه در «اتحادیه اروپا» و چه در رابطه با دیگر کشورها، برای سودآوری اقتصادی اولویت ویژه‌ای قائل است.

بعنوان نمونه بجای کمک به کشورهای با اقتصاد ضعیف (مانند یونان و اسپانیا) با دنبال کردن سیاست بانکی خشن، ورشکستگی تولیدات محلی (در رقابت با محصولات آلمانی) و بالاخره جلب نیروی کار ارزان (با استفاده از بیکاری فراگیر)، به شکاف‌های اقتصادی و در نهایت به زمین لرزه‌های سیاسی در اروپا دامن می‌زند.

نمونه دیگر لوله‌کشی چند میلیاردی در دریای شمال برای خرید گاز از روسیه است که از طرفی باعث وابستگی اقتصادی و سیاسی به پوتین می‌شود و از طرف دیگر با دور زدن کشورهای اروپای شرقی (بویژه لهستان) شکاف منافع میان کشورهای اروپایی را افزایش بیشتر خواهد داد.

آلمان در مورد کشورهای غیراروپایی نیز چنین سیاستی را دنبال می‌کند و از چین و روسیه گرفته تا کشورهای آفریقایی و عربی، بدون آنکه کوچکترین دغدغه‌ای درباره موقعیت سیاسی و اوضاع اجتماعی به خود راه دهد، بدون در نظر گرفتن جوانب انسانی، فقط در فکر منافع اقتصادی بوده و هست. در این میان همواره مترصد است که کجا می‌تواند در رقابت با ایالات متحده و دیگر کشورهای اروپایی جای پای بیابد.

روابط میان ایران و آلمان از این لحاظ نمونه جالبی است. بدین معنی که آلمان در سده گذشته ابتدا در رقابت با انگلیس و روس و سپس با ایالات متحده و فرانسه همواره در پی روابط اقتصادی بهتری با ایران می‌کوشید. از سوی دیگر برای ایرانیان میهن دوست، تمرکز آلمان بر امیال اقتصادی (و ظاهراً غیرسیاسی) این کشور را به «نیروی سومی» بدل می‌ساخت که تحکیم روابط با آن ممکن بود به کسب استقلال سیاسی کمک کند.

البته این واقعیت از نظر ایرانیان پنهان ماند، که آلمان نیز بعنوان قدرتی که دیرتر از دیگران وارد صحنه سیاست جهانی شده بود، در درجه اول در پی آن بود که سهمی در تقسیم استعماری دنیا بدست آورد. تبلیغ اسلام در آستانه جنگ جهانی اول (به منظور جلب امت مسلمان و ائتلاف با عثمانی و ایران) و گسترش شبکه‌های اس اس در آستانه جنگ دوم جهانی در ایران نشان داد که آلمانی‌ها از نظر روش و رفتار سیاسی دستکمی از دیگر قدرت‌های استعماری نداشتند.

البته باید انصاف داد که سیاست خارجی آلمان در ایران، هیچگاه از کاردانی رقیبی مانند انگلیس برخوردار نشد. دو حرکت سیاسی در رابطه با ایران (پیش و پس از انقلاب اسلامی) بیانگر میزان «ناشیگری» سیاست‌گذاران آلمانی است. نخست برگزاری «شب‌های شعر گوته» یکسال پیش از انقلاب اسلامی بود که در «فضای باز سیاسی»، بجای کوشش برای نزدیکی ایرانیان بسوی آشتی ملی، تریبونی در اختیار شخصیت‌های اغلب چپ‌گرا و اسلامی قرار داد تا با تبلیغ اهداف انقلابی به تشنج اجتماعی دامن زنند.

نمونه دیگر برگزاری «کنفرانس برلین» (۱۳۷۹) بود که به جای تقویت «اصلاح طلبان»، به خوراک تبلیغی رژیم اسلامی به منظور سرکوب بیشتر مخالفان بدل گشت.

البته نباید ناشیگری را تنها ویژگی سیاست خارجی آلمان دانست، بلکه دستکم در رابطه با کشورهای خاورمیانه باید جنبه دیگری را نیز در نظر گرفت و آن نگرش ساده لوحانه‌ای است که از دوران استعمار به ارث رسیده است. بنا بر آن

برخی سیاست‌گذاران اروپایی ظاهراً هنوز فکر می‌کنند که با شیخ‌هایی از دنیا بی‌خبر سر و کار دارند و بکلی از دیدن قدرت مانور و «نابکاری سیاسی» کارگردانان رژیم‌هایی مانند رژیم اسلامی غافل‌اند. سفر اخیر Heiko Maas وزیر خارجه آلمان و گفتگو با سردمداران حکومت اسلامی آخرین نمونه چنین رفتار ساده لوحانه‌ای است که به جای «به راه آوردن» رژیم، تریبونی در اختیار سردمداران آن قرار داد تا از اهداف جنایتکارانه خود در پوشش دیپلماتیک دفاع کنند. بی‌شک توافق «برجام» نخستین بار در تاریخ نبود که کشوری با تهدید به ترور و جنگ موفق شد، شرایط مطلوب خود را به دیگر کشورها تحمیل کند. برای جهانیان روشن است که حکومت اسلامی به عنوان رژیمی که بدون سلاح اتمی، بزرگترین صادرکننده جنگ و ترور است در صورت دستیابی به سلاح اتمی چگونه امیال ضدانسانی خود را به جهانیان تحمیل خواهد کرد. از اینرو «برجام» کوششی بود تسلیم‌طلبانه و ساده لوحانه در برابر حکومت اسلامی، به این امید که با دادن امتیازاتی (که تداوم حکومت فاشیستی بر مردم ایران مهمترین آنها بود) رژیم را از کوشش برای دستیابی به سلاح اتمی بازدارد.

اما ماهیت حکومت اسلامی ایجاب می‌کرد که نه تنها به برنامه اتمی خود ادامه دهد، بلکه دریافت‌های مالی را بجای صرف در راه بهبود اوضاع اسفناک اقتصادی، تماماً خرج نیروهای دست‌نشانده خود در منطقه و گروه‌های تروریستی در جهان کند. بدین سبب خروج از برجام نه تنها اقدامی ضروری و عاجل بود، بلکه خطر بزرگی را از سر دنیا دور کرد. روشن است این اقدام موجب نارضایتی و کارزار تبلیغی از سوی دو طرف شد: طرف اول رژیم اسلامی بود که پیروزی بزرگی را از دست داد و فریادهای جگرخراشی که از این لحاظ می‌کشد، خود نشانه کافی است برای اهمیتی که برجام در دستیابی به اهدافش داشت.

طرف دیگر، متأسفانه کشورهای اروپایی بودند، که با نادیده گرفتن ماهیت رژیم اسلامی و خطری که تداوم آن برای مدنیت جهانی دارد، درآمدهای ناشی از روابط اقتصادی و تجاری با رژیم را از دست رفته دیدند. بویژه آلمان (بنا به گزارش ZDF) برآستی امید بسته بود که حجم روابط تجاری با ایران را از سالانه ۴ میلیارد یورو به ۲۰۰ میلیارد در ده سال آتی برساند! بدین سبب جای شگفتی نیست که ناامیدی از چنین درآمدهایی کشورهای اروپایی را (با استفاده از جو ضدترامپی موجود) به کوششی مذبوحانه برای نجات برجام واداشته است.

البته این را دیگر نمی‌توان با ساده لوحی توجیه کرد، خاصه آنکه دیپلماسی رسمی، خود را نه خصمناک از سودهای از دست رفته، بلکه از این نگران می‌نمایاند، که مبادا حکومت اسلامی فعالیت خود را برای دستیابی به بمب اتمی از سر گیرد. اما با توجه به رفتار کشورهای اروپایی در گذشته، می‌توان یقین داشت که این «نگرانی» ظاهری است! زیرا مثلاً وقتی سال ۲۰۰۳ افشا شد که حکومت اسلامی با وجود امضای «پیمان منع گسترش سلاح‌های اتمی» NPT همواره برای دستیابی به سلاح اتمی کوشیده بود و حتی وزیر خارجه وقت (و رئیس جمهور کنونی) آلمان Frank-Walter Steinmeier تأیید کرد که:

«تهران ۱۸ سال تمام با تخلف از مقررات پیمان منع سلاح‌های اتمی به انجام تحقیقاتی مبادرت نموده است که بیشتر برای مصارف و اهداف نظامی اهمیت دارند.» (۱)

اما این تخلف برای وزیر خارجه دیگر آلمان Joschka Fischer چنان بی‌اهمیت بود که به دعوت حکومت اسلامی پاسخ گفت و به همراهی وزرای خارجه انگلیس و فرانسه (گروه E-3) «اظهارنامه تهران» را امضا کرد، که در آن حکومت اسلامی متعهد می‌شد از تکنولوژی اتمی تنها استفاده صلح‌آمیز داشته باشد! بدین وسیله از ارجاع تخلف به شورای امنیت سازمان ملل جلوگیری شد و رژیم تهران توانست بی‌درنگ به کوشش برای تهیه سلاح اتمی ادامه دهد. (۲) این درحالیست که بی‌شک کشورهای اروپایی درباره ماهیت و اهداف آشکار حکومت اسلامی آگاه بودند، مثلاً بدینکه بنا به ماده ۱۵۱ قانون اساسی (با استناد به آیه ۶۰ از سوره انفال: «خود را مسلح کنید و در برابر آنها تا می‌توانید نیرو و اسبان سواری آماده کنید، تا دشمنان الله و دشمنان خود را... مرعوب کنید...» (۳) حکومت اسلامی به حکم قرآنی چاره‌ای جز این ندارد که همواره برای کسب سلاح‌های هرچه بیشتر بکوشد.

اما ظاهراً نه تنها این ویژگی حکومت اسلامی از دید سیاست‌گذاران آلمانی پنهان مانده، بلکه آنان به دیگر ویژگی‌های ضدانسانی این رژیم نیز بی‌اعتنا هستند. آیا به درایت و آگاهی زیادی نیاز است که دریابیم حکومت اسلامی از دو نمونه تاریخی خود یعنی رژیم‌های هیتلری و استالینی ستمگرت‌تر است؟ رژیمی که دگراندیشان را نجس و خونشان را هدر می‌داند، زنان را هم ارز بیضه مردان می‌شمارد و با آنان نیز (با توسل به صیغه و حجاب و مهریه ..) چنین رفتاری دارد، نه تنها آزادی پوشش را جرم اعلام کرده، بلکه هنر و شادی را لگدمال می‌کند. نه تنها مظاهر فرهنگ و هویت ملی را نابود می‌

کند، بلکه حتی دانشمندان و پژوهش‌گران (مثلاً در زمینه حفاظت از محیط زیست) را می‌کشد. نه تنها فساد و رشوه و دروغ را گسترش می‌دهد، که به منافع ملی اعلام جنگ داده است. از هیچ‌گونه توهین و تحقیری نسبت به دیگر کشورهای جهان ابا ندارد، که با خودی و بیگانه با زبان کشتار و ترور سخن می‌گوید و بالاخره نه تنها به پیمان‌های بین‌المللی پایبند نیست، که خشونت، ارباب و فریب را محور رفتار خود قرار داده است.

این واقعاً جای شگفتی است که سیاستمداران آلمانی در مورد ویژگی‌های حکومت اسلامی دچار کورچشمی هستند، در حالیکه آنان بعنوان نمایندگان کشوری که توانست نهادهای دموکراتیک را جانشین ساختارها فاشیستی کند، می‌بایست از حساسیت ویژه‌ای در برابر چنین رفتارهایی برخوردار باشند. اما چنان رفتار می‌کنند که گویی نه تنها تفاوتی میان رژیم تهران و دولت‌های متمدن وجود ندارد، بلکه دیپلماسی آلمانی وظیفه خود می‌داند که حکومت اسلامی را به حق خود برای استفاده از تکنولوژی اتمی برساند!

میهن دوستان ایرانی همواره به آلمان و ویژگی‌های مثبت مردمش به دیده مهر و ستایش نگریسته‌اند و امیدوارند که در این سخت‌ترین دوران تاریخی از دوستی و کمک معنوی همه کشورهای متمدن و انسان دوست برخوردار گردند.

در محافل روشنفکری اروپا گفته می‌شود که چون آلمان پس از دوران فاشیسم، «دمکراسی را از آمریکا هدیه گرفت»، در مقایسه با فرانسه یا انگلیس قدرش را بدرستی نمی‌داند، تا چه رسد که بخواهد آن را گسترش دهد!

با اینهمه دستکم وزنه سیاسی آلمان ایجاب می‌کند که این کشور در راه دفاع از دموکراسی و حقوق بشر در کنار مردم ستمدیده دنیا قرار گیرد. وانگهی چگونه ممکن است حکومتی که از احزاب سوسیال مسیحی و سوسیال دموکرات تشکیل شده و در سیاست داخلی همواره در پی تحقق بیشتر آزادی‌ها است و پیوسته برای رفع تبعیض درباره زنان، دگراندیشان و دگرباشان می‌کوشد، در سیاست خارجی خود دست در دست چنین ابلیس آدم‌رویی بگذارد؟

تحقق دموکراسی و برقراری ارزش‌ها و روابط شایسته انسانی هدف والا و پایان‌راهی است که مردم همه کشورهای دنیا دیر یا زود بدان خواهند رسید. مبارزه ایرانیان با رژیم هیتلری به مرحله پایانی خود نزدیک می‌شود و با کمک کشورهای دوست و مردمان مترقی در سطح جهانی دیری نخواهد پایید که ایران نیز جایگاهی شایسته در میان کشورهای دموکراتیک و پیشرفته خواهد یافت. ما مردم ایران، دوستان و همراهان خود را فراموش نخواهیم کرد.

(1) „Brisant und gefährlich“, Interview mit Außenminister Frank-Walter Steinmeier, in: Spiegel 5/2006, S. 26.

(2) دکتر ماتیاس کونتزل، آلمانی‌ها و ایران، ترجمه مایکل مبشری، انتشارات فروغ، ص ۱۷۰

(3) همانجا، ص ۱۶۷

